

درس دوازدهم

دوستی

توجه

برای خواندن واژه آموزی این درس (= کاربرد فعل‌های قدیمی ← همی طلب)

به صفحه ۱۸۸ همین کتاب، مراجعه کنید.

نوع نثر: ساده و روان

معنی واژه‌ها به نوبت مشخص می‌شود

نو (= دوست نو): جدید
 کهن: قدیمی، کهنه
 همی طلب: بطلب
 همی دار: بدار
 سازگاری: موافق بودن، ملایم بودن
 مُشفق: دلسوز
 یکدل: صمیمی، همدل، صادق

مردمان: انسان‌ها
 ناگزیر: ناچار
 به: بهتر
 حکیم: دانا، دانشمند
 نیز: هم
 اندیشه: فکر
 مردمی: لطف و مهربانی، انسان بودن
 احسان: خوبی، نیکوکاری، بخشش

معنی جمله‌های مهم

بدان، ای پسر که مردمان تا زنده‌اند از دوستان ناگزیرند که مرد اگر بی‌برادر باشد به که بی‌دوست: از آنک
 حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر. گفت: برادر نیز، دوست به.

معنی: آگاه باش، ای پسر که انسان‌ها تا وقتی که زنده هستند ناچارند که کسانی را به عنوان دوست، انتخاب کنند؛ چون که انسان اگر بدون
 برادر باشد بهتر است که بدون دوست باشد. (انسان‌ها باید دوست‌های خوب، داشته باشند) زیرا از دانشمندی پرسیدند که دوست بهتر است ب
 برادر؟ گفت: اگر برادر مانند دوست خوب باشد، بهتر است؛ یعنی با برادر رابطه‌ی دوستانه داشته باشد.

نکته‌های دستوری: فعل «است» بعد از «به» حذف شده است (بی‌برادر باشد به است که بی دوست) / فعل «باشد» بعد از «بی‌دوست»
 حذف شده است. (بی‌دوست باشد) / «است» بعد از «بهتر» حذف است (دوست بهتر است) / «بهتر است» بعد از «برادر» (برادر بهتر
 است؟) حذف شده است / فعل «باشد» بعد از دوست حذف شده است. (برادر نیز دوست باشد) / فعل «است» بعد از «به» حذف شده (به
 = بهتر است). «را» به معنی «از» است و حکیمی، متمم می‌باشد (از حکیمی پرسیدند).

نکته ادبی: عبارت «مرد اگر بی‌برادر باشد به که بی‌دوست» به ارزشمند بودن دوستان هم دل تأکید دارد.

پس به کار دوستان اندیشه کن و دوستی ایشان به مردمی و احسان تازه دار و چون دوست نوگیری، پشت بر
 دوستان کهن، مکن.

معنی: پس درباره‌ی کارهای دوستان خودت فکر کن و با مهربانی و نیکی کردن، دوستی خود را با آن‌ها زنده و شاداب گردان. وقتی دوست
 جدیدی انتخاب کردی، دوستان قدیمی را رها نکن. (= به دوستان قدیم، بی‌اعتنایی نکن.)
 نکته‌های آرایه‌ای: پشت مکن ← کنایه از فراموش نکن، ترک نکن / نو و کهن ← تضاد



دوست، همی طلب و دوستان کهن را بر جای همی دار تا همیشه بسیار دوست داشته باشی و دیگر با مردمانی که با تو به راه دوستی روند و «نیم دوست» باشند، نیکویی و سازگاری کن

معنی: دوست جدید پیدا کن و دوستان قدیمی را نگه دار تا این که همیشه، دوستان زیادی داشته باشی. دیگر این که با انسان هایی که با تو دوست هستند حتی اگر صمیمی هم نباشند، خوب باش و با آن ها سازش کن.

نکته ی دستوری: فعل های «همی طلب» و «همی دار» فعل امر قدیمی هستند و فعل «کن»، فعل امر امروزی است.

□ نیم دوست: دوستی که خیلی صمیمی نیست.



و در هر نیک و بد، به ایشان مُشفق باش تا چون از تو مردمی بینند، دوست یكدل شوند.

معنی: و در کارهای نیک و بدی که انجام می دهند، نسبت به آن ها مهربان و دل سوز باش. وقتی از تو مردمانی ببینند، با تو دوست صمیمی و صادق می شوند.

نکته ی آرایه ای: نیک و بد ← تضاد



واژه های مهم املائی

ناگزیر - به (= بهتر) - حکیمی - احسان - دوست نو - کهن - همی طلب - سازگاری - مُشفق



هم خانواده ی واژه ها

احسان ← محسن - محاسن (= جمع حُسن) - تحسین

سازگار ← سازش - سازنده - ساخت و ساز

مشفق ← شفیق - شفقت (این واژه ها با واژه های «تشویق» و

«مشقت» هم خانواده نیستند.)

حکیم ← حکمت - حُکما (= جمع حکیم)

توجه: این واژه ها را نباید با واژه ی «حُکام» (= جمع حاکم) اشتباه کرد.

اندیشه ← اندیشیدن - اندیشنده - دوراندیش

پیام درس

این درس به داشتن دوست خوب، سفارش می کند. انسان تا وقتی که زنده است باید دوستان خوب و صمیمی داشته باشد. هر وقت دوست جدیدی انتخاب می کنیم نباید دوستان قدیمی را رها کنیم و نسبت به آن ها بی توجه شویم. ما باید با دوستان خود وفادار و مهربان و یكدل باشیم تا آن ها رسم دوستی بی ریا و صمیمی را از ما یاد بگیرند.

تاریخ ادبیات

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر

وی از امرای دانشمند آل زیار (در قرن پنجم هجری) است. فرمانروایی وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان بود. عنصرالمعالی مردی آگاه و دانشمند بود و به فارسی و طبری شعر می سرود.

قابوس نامه

قابوس نامه کتابی است پندآموز نوشته ی عنصرالمعالی کیکاووس. نام قابوس نامه از نویسنده ی آن «قابوس» گرفته شده است. وی این کتاب را برای فرزندش گیلانشاه، در ۴۴ فصل نوشته است و موضوعات آن مربوط به تربیت فرزند، رسوم لشکرکشی، مملکت داری، آداب اجتماعی و دانش و فن است. نثر قابوس نامه، ساده و روان است.

مشاوره

نوع نشر: ساده

پیرگرفته از: کتاب سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی

معنی واژه‌ها به انگلیسی

تیزتر: قوی و نیرومندتر، بُر قدرت‌تر	مشاورت: مشورت کردن با هم، هم‌فکری
کُندفهم: کسی که هوش و استعداد کمی دارد	قوی‌رایی: کسی که اندیشه‌های عالی دارد، بلندنظری، استواری فکر
دِه تنه: نیرومند، قدرت‌مند	تمام عقلی: کسی که عقلش کامل است.
ده مرده: بسیار زیاد	پیش‌بینی: آینده‌نگری، عاقبت‌اندیشی
مَتَفَق: هماهنگ، با هم یکی شده	دانش: آگاهی و اطلاعات درباره‌ی چیزی
فضیلت: برتری	مَثَل: در این‌جا به معنی مثال، مثلاً
معجزات: کارهای شگفت و خارق‌العاده	ولایت: شهرستان‌ها، مناطق
مهمی: کار مهم	تدبیر: اندیشه، مشورت، راه‌حل، چاره
ضعیف‌رایی: اندیشه و فکر ضعیف داشتن	خاطر: آنچه از دل گذرد، اندیشه و خیال

معنی جمله‌های مهم

مشاورت کردن در کارها از قوی‌رایی مردم باشد و از تمام عقلی و پیش‌بینی؛

معنی: مشورت کردن در کارها نشانه‌ی فکر قوی، خردمندی و آینده‌نگری انسان است؛

چه، هر کس را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند؛ یکی بیشتر و یکی کمتر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نبسته است و نیازموده و یکی همان دانش داند و کار بسته است و آزموده؛

معنی: زیرا، هر کسی دانشی دارد و هر شخصی از چیزی آگاهی دارد؛ یکی بیشتر می‌داند و یکی دیگر آگاهی کمتری دارد. شخصی از دانش و آگاهی که دارد هرگز استفاده نکرده است و تجربه‌ای به دست نیاورده، اما شخص دیگری از همان دانش و آگاهی استفاده کرده است؛ تجربه به دست آورده.

نکته‌ی آرایه‌ای: بیشتر و کمتر ← تضاد / نبسته است و بسته است ← تضاد

نکته‌های دستوری: در جمله‌های «یکی بیشتر» و «یکی کمتر» فعل «داند» حذف شده است.

«چه» به معنی «زیرا»، حرف ربط است. / «را» به معنی «برای» و «هرکس» متمم می‌باشد.

مَثَل این، چنان باشد که یکی باشد که بسیار سفرها کرده باشد و جهان بسیار دیده و سرد و گرم چشیده و در آن کارها بوده با آن کس برابر نتوان کرد که هرگز سفر نکرده باشد و ولایت‌ها ندیده، و از این‌رو، گفته‌اند: «تدبیر با نایان و پیران و جهان‌دیدگان باید کرد».

معنی: مثال این [= این عبارت] به این شکل است که: شخصی هست که سفرهای زیادی کرده است و تجربه‌های بسیاری به دست آورده و رهای زیادی را تجربه کرده است، نمی‌توان او را با کسی مقایسه کرد که هیچ وقت، به مسافرت نرفته و شهرها و جاهای دیگر را ندیده شد، به این خاطر گفته‌اند: لازم است که با انسان‌های خردمند و پیران با تجربه، چاره‌اندیشی و مشورت کرد.

نکته‌ی آرایه‌ای: جهان بسیار دیده و سرد و گرم چشیده، کنایه از با تجربه بودن است. / سرد و گرم ← تضاد

و نیز یکی را خاطر تیزتر باشد و در کارها زود تواند دید و یکی کندفهم باشد و تدبیر ده تنه، چون زور ده مرده باشد.

معنی: همچنین، ممکن است کسی باهوش‌تر باشد و در کارها زود به موفقیت و نتیجه برسد و کس دیگری هم هوش و استعداد کم‌تری دارد. مشورت کردن و چاره‌اندیشی ده نفره مانند نیروی ده مرد قوی، مؤثر و اثربخش است. (مشورت، زودتر انسان‌ها را به نتیجه می‌رساند).

نکته‌ی دستوری: «را» در «یکی را خاطر تیزتر باشد»، فک اضافه است؛ یعنی مضاف‌الیه بر مضاف، مقدم می‌شود ← خاطر یکی، تیزتر باشد.

نکته‌ی آرایه‌ای: تدبیر ده تنه مانند زور ده مرده ← تشبیه

همه‌ی جهانیان متفق‌اند که هیچ آفریده، داناتر از پیغامبر (ص) نبوده است و با این همه فضیلت و معجزات که او را بود، خدای (تعالی) او را می‌فرماید: «و شاورهم فی الامر، یا محمد چون کاری کنی و یا مهمتی تو را پیش آید، با یاران خویش تدبیر کن».

معنی: همه‌ی مردم با یکدیگر هم‌عقیده (= هماهنگ) هستند که هیچ کسی از پیامبر (ص) عاقل‌تر و خردمندتر نبوده است، اما با این همه برتری و کارهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده‌ای (= معجزه‌هایی) که مخصوص پیامبر (ص) بود، خداوند بلندمرتبه به پیامبر (ص) دستور می‌دهد: ای محمد چون دست به کار مهمی می‌زنی (= وقتی که کار مهمی را انجام می‌دهی) با یاران خود مشورت کن.

● و شاورهم فی الامر: در کارها با یاران خود مشورت کن.

نکته‌ی دستوری: «را» در «او را بود» به معنی «برای»، حرف اضافه است ← برای او بود.

مشورت ناکردن در کارها، ضعیف‌رایی باشد و هیچ شغلی بی‌مشورت، نیکو نیاید.

معنی: مشورت نکردن در کارها، نشانه‌ی فکر و اندیشه‌ی ضعیف و ناتوان است (انسان‌های ضعیف و بی‌خرد، در کارها مشورت نمی‌کنند)، هیچ‌کاری بدون مشورت کردن پایان خوبی ندارد و موفقیت‌آمیز نیست.

واژه‌های مهم املائی

مشاورت کردن - قوی‌رایی - تمام عقلی - هرگز - نیازموده - آزموده - مَثَل - ولایت - تدبیر - جهان‌دیدگان - خاطر - تیزتر - کندفهم - متفق‌اند - پیغامبر - فضیلت - معجزات - تعالی - و شاورهم فی الامر - مهم - ضعیف‌رایی

هم‌خانواده‌ی واژه‌ها

دانش ← دانستن - دانشمند - داننده - دانسته

آزموده ← آزمودن - آزماینده - آزمایش

مَثَل ← مثال - تمثیل - امثال

چشیده ← چشیدن - چشاننده - چشایی

مشاورت ← مشورت - شورا

توجه: دو واژه‌ی «مشاهیر» و «مشهور» هم‌خانواده هستند و با واژه‌های «مشاوره»، «مشورت» و «شورا» هم‌خانواده نمی‌شوند.

عقل ← معقول - عاقل - تعقل